

<https://www.pecritiue.com>

نقد اقتصاد سیاسی
شهریور ماه ۱۴۰۲

برای آن‌ها که ماندند!

دانشگاهیان مسؤل یا پیاده‌نظام قدرت؟

آزاده شعبانی



به‌جای مقدمه

هم‌زمان با موج تازه‌ی تحدیدها و برخوردهای امنیتی و حذفی در فضای دانشگاه‌ها، فرصت مناسبی برای پرداختن به موضوع نگران‌کننده‌ی اخراج اساتید دگراندیش و مؤثر، به‌ویژه درحوزه‌ی علوم انسانی است. موضوعی که اگرچه در جای خود و به‌تنهایی شایسته‌ی توجه و حساسیت بالایی است اما در مقطع کنونی، بخشی از پروژه‌ی بزرگ‌تری است که نهاد دانش و دانشگاه را هدف قرار داده است. در این مختصر، ضمن پرداختن به این مسئله در سه بخش، «مسئولیت اساتید دانشگاه»، «پیشینه‌ی حذف اساتید دانشگاه» و «خطاب به اساتیدی که ماندند» می‌کوشم تا متنی بنویسم جهت قدردانی و ادای دین به یکی از ستودنی‌ترین و شایسته‌ترین مصادیق پروژه‌ی حذف اساتید، یعنی دکتر حسین مصباحیان. دکتر حسین مصباحیان برای من و ما، فقط یک استاد دانشگاه (در میان خیل کارمندان دانشگاه که عنوان استادی را یکدک می‌کشند) نیست بلکه انسان شریف و دغدغه‌مندی است که همیشه انسانیتش بر معرفت استادی‌اش مقدم است و همیشه چون یک رفیق در کنار دانشجویانش ایستاده است تا در مقابل یا فراتر از آن‌ها...

بخش نخست: مسئولیت اساتید دانشگاه

۱. اساتید دانشگاه: نگهبانان وجدان!

در قلمرو دانش و دانشگاه، مفهوم اساتید به‌عنوان نگهبانان وجدان عمومی، پرسش‌های عمیقی را در مورد دانش، اخلاق و نقش اساتید در جامعه برمی‌انگیزد. اساتید دانشگاه، نقش نگهبانان وجدان عمومی را دارند و این نقش، فراتر از مرزهای آموزش، به‌منزله‌ی یک تعهد اخلاقی و معرفتی برای بهبود جامعه است. این نگهبانان وجدان، در جست‌وجوی حقیقت باید باشند. اساتید دانشگاه صرفاً تأمین‌کننده اطلاعات نیستند. آن‌ها طالب دانش در خالص‌ترین شکل آن هستند. در جست‌وجوی بی‌وقفه‌ی حقیقت‌اند و به‌عنوان حاملان مشعل حقیقت خدمت می‌کنند و

به مسیر روشنگری، نور می‌بخشند اما در انجام این کار، آن‌ها مسئولیت سنگین تشخیص بین حق و باطل، بین حقیقت و تحریف را بر عهده دارند.

نگهبان وجدان عمومی بودن، مستلزم طلایه‌داری اخلاقی است که به استادان سپرده شده است، اخلاقی که ذهن آیندگان را شکل دهد. در حمایت از وجدان عمومی، اساتید اغلب خود را در تضاد با هنجارها و ایدئولوژی‌های رایج می‌بینند. انطباق با ساختارهای موجود و تبعیت از ساختارهای موجود، فرد را از سواحل سنگی مخالفت دور می‌کند. با این حال، نگهبان واقعی بودن به معنای مقاومت در برابر انطباق و تبعیت از ساختارهای موجود و استوار ایستادن در دفاع از اصول است.

نقش مهم اساتید دانشگاه، درگیر شدن با دیالکتیک قدرت و سلطه است. آن‌ها باید دانشجویان و جامعه خود را تشویق کنند تا ایده‌های مسلط را زیر سؤال ببرند، به چالش بکشند و ساختارشکنی کنند. آن‌ها از طریق نقد، انعطاف‌پذیری فکری را ایجاد می‌کنند و منجر به پیشرفت اجتماعی می‌شوند.

اساتید دانشگاه ناظرانی منفک از اجتماع نیستند. آن‌ها شرکت‌کنندگان فعال در تاروپود جامعه هستند. تحقیقات، سخنان و حمایت آن‌ها پیامدهایی دارد که در تاروپود فرهنگ موج می‌زند؛ بنابراین، روحیه‌ی مسئولیت - مسئولیت در برابر حقیقت، اخلاق و رفاه بشریت - در وجود آن‌ها نفوذ می‌کند.

قیمومیت وجدان عمومی یک نقش ثابت نیست. اساتید دانشگاه باید بکوشند تا گفتگویی سقراطی با جامعه داشته باشند. این به‌منزله‌ی نیاز به خودآزمایی دائمی و خودسازی است. آنان باید با چالش‌ها و پیچیدگی‌های در حال تحول جهان سازگار شوند و همواره به نقش خود به‌عنوان مباشر ارزش‌های عمومی توجه داشته باشند.

در خاتمه، نقش فلسفی اساتید دانشگاه به‌عنوان حافظ وجدان عمومی، امانت مقدسی است که آرمان‌های دانش، اخلاق و پیشرفت اجتماعی را دربر می‌گیرد. این امر بر تعامل بین عقل فردی و وجدان جمعی تأکید و به ما یادآوری می‌کند که جست‌وجوی حقیقت و پرورش اخلاق برای شکوفایی فرد و جامعه ضروری است. در پذیرش این نقش، اساتید دانشگاه درگیر یک تلاش عمیق معرفتی هستند که مسیر تمدن بشری را شکل می‌دهد.

برای آن‌ها که مانند!

آرنت در «بین گذشته و آینده» ایده «قلمروی عمومی» و اهمیت روشنفکران در حفظ یک قلمرو عمومی پر جنب و جوش را بررسی می‌کند. روشنفکران، از جمله اساتید، مسئولیت دارند در مسائل سیاسی و اجتماعی مشارکت کنند و به‌عنوان «نگهبان وجدان»^۱ جامعه عمل کنند. نقش روشنفکران و اساتید دانشگاه در نقد و به چالش کشیدن ایدئولوژی‌های سیاسی رایج، مستلزم مسئولیت در برابر رژیم‌های سرکوبگر است. در عصر مدرن، روشنفکران و مربیان نقش مهمی در حفظ قلمرو عمومی و پرورش تفکر مستقل دارند. آن‌ها باید در برابر سازگاری و تطبیق‌پذیری جامعه مقاومت و در مقام نگهبان حقیقت عمل کنند، ایدئولوژی‌های حاکم را زیر سؤال ببرند و وضعیت موجود را به چالش بکشند؛ بنابراین، آن‌ها به سرزندگی حوزه‌ی عمومی و حفاظت از آزادی کمک می‌کنند.

۲. اساتید دانشگاه: نه قربانی، نه جلاد!

آلبر کامو، فیلسوف و نویسنده فرانسوی، به وظیفه‌ی اخلاقی روشنفکران برای مقاومت در برابر تمامیت‌خواهی و دفاع از حقوق بشر معتقد بود. او در مورد نیاز روشنفکران به «نه قربانی و نه جلاد»^۲ بودن و ایستادگی در برابر ظلم و ستم نوشته است. این مقاله، دیدگاه او را در مورد مسئولیت اخلاقی روشنفکران در برابر رژیم‌های سرکوبگر و توتالیتاریسم در بر می‌گیرد. کامو تأکید دارد که روشنفکران نباید منفعلانه بپذیرند یا قربانی حکومت استبدادی یا ایدئولوژی‌های ظالمانه شوند.

نه قربانی نه جلاد بودن را می‌توان به اساتید دانشگاه را نیز تعمیم داد. آن‌ها نباید در برابر بی‌عدالتی تسلیم ترس یا از خود راضی شوند. آن‌ها نباید که با مشارکت فعال یا تأیید اقدامات سرکوبگرانه، عامل ظلم شوند و نباید به «جلاد» هایی تبدیل شوند که اراده‌ی رژیم‌های سرکوبگر را اجرا می‌کنند.

^۱ conscience keepers

^۲ Neither the victim nor the executioner, Albert Camus

اساتید دانشگاه باید استقلال و یکپارچگی اخلاقی خود را حفظ کنند و از شریک استبداد بودن یا انفعال در برابر استبداد خودداری کنند. آن‌ها باید از تربیون و نفوذ خود برای صحبت علیه بی‌عدالتی و دفاع از حقوق بشر استفاده کنند. اساتید دانشگاه وظیفه‌ی اخلاقی دارند که در برابر تمامیت‌خواهی و ظلم مقاومت کنند، بدون این‌که نظاره‌گر منفعل یا توانمندساز فعال چنین سیستم‌هایی باشند. اساتید دانشگاه باید از انفعال در برابر رژیم‌های سرکوبگر بر حذر باشند. «قربانی» بودن به معنای تسلیم شدن در برابر ترس، ارباب یا سانسور بدون مقاومت است. آن‌ها با دانش و نفوذ خود ظرفیت تحلیل، نقد و به چالش کشیدن نظام‌های ظالم را دارند؛ و می‌خواهد که تفکر انتقادی و عاملیت اخلاقی خود را تسلیم نکنند.

تبدیل شدن به «جلاد» به معنای مشارکت یا تأیید اقداماتی است که به دیگران آسیب می‌رساند، خواه از طریق تبلیغات، آزار و اذیت یا خشونت. اساتید دانشگاه نباید به خاطر قدرت، ایدئولوژی یا منافع شخصی به اصول اخلاقی خود خیانت کنند. آن‌ها باید استقلال اخلاقی خود را حفظ کنند و از همدستی با نیروهای خودکامه خودداری کنند. آن‌ها باید از قدرت فکری و شجاعت اخلاقی خود برای محکوم کردن ظلم، بی‌عدالتی و نقض حقوق بشر استفاده کنند. اساتید دانشگاه با نه قربانی و نه جلاد شدن، مدافع حقوق بشر و عدالت می‌شوند. آن‌ها از ارزش‌های حقیقت، آزادی و کرامت حمایت می‌کنند. آن‌ها به‌عنوان یک قطب‌نمای اخلاقی برای جامعه عمل می‌کنند و دیگران را به مقاومت در برابر ظلم و حفظ معیارهای اخلاقی خود تشویق می‌کنند.

۳. زیر سؤال بردن خرد متعارف^۳

اساتید دانشگاه، فراتر از کارکردهای آکادمیک خود نقش به‌سزایی در جامعه دارند. توانایی‌های فکری و دسترسی به اطلاعات آن‌ها را برای درگیر شدن در مسائل گسترده‌تری که جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد مجهز می‌کند. آنان وظیفه دارند جهان پیرامون خود را به‌طور انتقادی تحلیل کنند. این بدان معناست که نه‌تنها بر رشته‌های دانشگاهی خود تمرکز کنند، بلکه به بررسی ابعاد سیاسی، اجتماعی و اخلاقی

^۳ conventional wisdom

جامعه‌ای که بخشی از آن هستند نیز می‌پردازند. آن‌ها باید از تخصص و مهارت‌های تفکر انتقادی خود برای درک و ارزیابی اقدامات دولت‌ها از جمله رژیم‌های دیکتاتوری استفاده کنند. اساتید باید حقیقت را با قدرت، بیان کنند، به این معنی که باید بدون ترس، یافته‌ها و بینش‌های خود را بیان کنند، حتی زمانی که صاحبان قدرت ممکن است نخواهند آن را بشنوند. این شامل مسئول دانستن افراد صاحب‌اختیار برای اعمال و سیاست‌هایشان، بدون توجه به عواقب احتمالی است. اساتید باید با ارائه‌ی اطلاعات واقعی و تحلیل انتقادی برای مقابله با روایات نادرست در برابر چنین تبلیغاتی ایستادگی و افشاگری کنند. اتخاذ موضع اصولی می‌تواند منجر به واکنش‌ها و پیامدهایی مانند سانسور، از دست دادن شغل یا حتی خطرات شخصی در مورد رژیم‌های سرکوبگر شود. علی‌رغم این خطرات احتمالی، روشنفکران باید مسئولیت خود را در قبال جامعه بر آسایش یا ایمنی شخصی اولویت دهند. اساتید دانشگاه، مسئولیت اخلاقی دارند تا از دانش و مهارت‌های تحلیلی خود برای درگیر شدن با مسائل اجتماعی و به چالش کشیدن اقدامات دولت استفاده کنند.

روشنفکران و اساتید دانشگاه مسئولیت دارند دروغ‌های دولت‌ها را افشا کنند، اقدامات را با توجه به علل و انگیزه‌های آن‌ها و اغلب مقاصد پنهان تحلیل کنند. آن‌ها قدرتی دارند که ناشی از آزادی سیاسی، دسترسی به اطلاعات و برخورداری از امکان بیان است. روشنفکران دارای امتیازات منحصر به فردی هستند و مسئولیت‌های آن‌ها بسیار عمیق‌تر از آن چیزی است که از عموم مردم انتظار می‌رود. آن‌ها باید به دنبال حقیقتی باشند که در پشت پرده تحریف و تقلب، ایدئولوژی و منافع طبقاتی نهفته است که از طریق آن وقایع تاریخ کنونی به ما ارائه می‌شود. اساتید دانشگاه باید خرد متعارف را به چالش بکشند و مسئولیت دیگری را دنبال کنند. آن‌ها باید از موقعیت خود برای افشای حقیقت استفاده کنند و در برابر تبلیغات رژیم‌ها مقاومت کنند.

بخش دوم: پیشینه‌ی حذف اساتید دانشگاه

۱. نگاهی به پس‌پشت

همه‌ی نشانه‌ها و زمینه‌های عملی آنچه در موضوع و متن این نوشتار برجسته است، شاید با انقلاب فرهنگی سال ۱۳۵۹ گره خورده باشد. آزاده‌ی ایدئولوژی و عقیده‌ای که در آستانه‌ی تثبیت و تسلط کامل بر نتایج انقلاب ۵۷ بود، در آن رویداد تیره و شوم به شکل رسمی و تمام‌قد بروز و ظهور یافت، هرچند پیشینه‌ی چنان نگاهی به تحقیق بسیار قدیمی‌تر است. دانش و دانشگاه اگرچه پیش از آن نیز در صورتی ناقص و یک‌سویه حیات اجتماعی داشت، اما هرگز از سوی اربابان قدرت در رژیم پیشین، به‌مثابه عضوی به‌تمامی سرطانی در سپهر اجتماعی نگریسته نمی‌شد. آن آغاز رسمی یورش به دانش و اندیشه را به معنایی می‌توان آغاز انتقام‌گیری ایدئولوژی مشروعه‌خواهی نیز دانست که آغازگر آن «شیخ فضل‌الله نوری» بود و در همه‌ی دهه‌های پس از رواج اندیشه‌های مدرن در ایران، به‌صورت عقده‌ای مذهبی در زیر پوست جامعه و ذهن طبقه‌ی روحانیت سنتی وجود داشت و در انتظار فرصت رخ‌نمایی بود.

گویا پس از چهار دهه‌ی استقرار حکومت دینی، اعمال حاکمیت تدریجی تندروترین گرایش در میان مذهب‌گرایان بر شئون جامعه‌ی ایران تا به امروز، به تقویت سطحی‌گرایی دردناک و یأس‌آوری منجر شده است که اخراج رسمی و یا بازنشستگی اجباری اساتید مؤثر و پرمایه‌ی دانشگاه در همه‌ی سال‌های اخیر و تسخیر کرسی‌های استادی توسط «مجیزگویان قدرت» بار دیگر کسوف بزرگ اندیشه، دانش و دانشگاه را نمایان می‌کند. هرچند که باز هم می‌توان برحسب تقدیر این تراژدی را پس از انقلاب فرهنگی و گماشتن تعدادی (مکتبی) با عنوان و سمت استاد مشاهده کرد. با این همه و اگرچه پیش از انقلاب ۵۷ تنها شاهد حذف مشخص مواد و محتوای چپ و مارکسیستی از سوبی و تحریف و ممنوعیت پرداخت درست و واقعی به تاریخ معاصر از دیگر سو در سطح رسمی دانشگاه بودیم، پس از انقلاب اما رفته‌رفته، هرچند در زمان‌هایی پوشیده و پنهان، استحاله‌ی دانش و یا علوم انسانی به سمت نوعی اسلامیزه کردن مطلق دانش و دانشگاه در دستور قرار گرفت.

در سال‌های نخست پس از انقلاب «از نظر تندروها و طرفدارانشان، انقلاب به سمت مقصدی الهی در حرکت بود و در این مسیر باید ریشه‌ی شیطان را خشک‌اند و ارزش‌های دینی/انقلابی را ترویج کرد. اهداف انقلاب از نظر این تندروها عبارت بود از پاک‌سازی، بازسازی و نوسازی^۴». در این میان، واژگان «پاک‌سازی» و «تصفیه» که به گستردگی در ادبیات مذهبیون آن سال‌ها و به‌ویژه رهبر انقلاب مورد استفاده قرار می‌گرفت، ترجمه‌ی عوام‌پسند و ظاهر فریب «اخراج» بود که هم متوجه دانشجویان و هم اساتید دگراندیش می‌شد (هرچند که در ساختاری سلسله‌مراتبی دانشجویان مورد خشونت و هزینه‌ای بس گران‌تر قرار گرفتند). در عین حال اما آن صف‌آرایی جدی حاکمان تازه به قدرت رسیده علیه دانش جدید و دانشگاه، به‌هیچ‌وجه بدون سابقه و تاریخ نبود. چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شد، از آغاز پیدایی اندیشه‌ها و گرایش‌های مدرن در ایران، چنین صف‌آرایی‌هایی به‌وفور دیده شده بود اما هرگز دشمنان راستین اندیشه‌های جدید این‌چنین در قامت متولیان و حاکمان دارای قدرت مسلط در مقام انتقام تاریخی خود قرار نگرفته بودند.

«مرا دوست بی‌دست‌وپا خواسته است

پسندم همان را که او خواسته است»

این تک‌بیت را «میرزا حسن رشدیه» پس از شکستن دست و زخمی شدن پایش در مشهد و تبریز توسط اوباش و عمله‌های روحانیون مخالف مدارس جدید او سروده بود. به نظر می‌رسد منع، خشونت و حذف به‌عنوان اصلی‌ترین ابزار بنیادگراها در مقابل اندیشه‌های تازه، همواره در اولویت بوده است. نمونه‌ای از مواجهه‌ی روحانیون با شیوه‌های جدید و محتوای متفاوت آموزش را در اثر «فخرالدین رشدیه» می‌توان شاهد آورد: «یکی از عالم‌نمایان که در جلسه‌ی امتحان آخر سال حضور داشت و از پیشرفت شاگردان شگفت‌زده بود، بودن مدرسه را خلاف شرع اعلام کرد. چون علت را از او

^۴ بشیریه، حسین. دولت و انقلاب در ایران، ترجمه محمود رافع، انتشارات مانیا هنر، چاپ دوم،

خواستند فرمود: نوباوگانی که به این سرعت و سهولت مطالب به آن بزرگی را فرامی‌گیرند، مسلماً بعدها از دین برخوردارند گشت و به کفر روی خواهند آورد.^۵ این ترس از گسترش فهم و امکان‌های تازه‌ی آگاهی و نسبت آن با باورهای دینی را در مواجهه‌ی صریح و کین‌توزانه‌ی «شیخ فضل‌الله نوری» با مدارس جدید نیز می‌توان به‌خوبی یافت. آنجا که شیخ مشروعه‌خواه رو به «ناظم‌الاسلام کرمانی» گفته بود:

«ناظم‌الاسلام، تو را به حقیقت اسلام قسم می‌دهم آیا این مدارس جدیده خلاف شرع نیست؟ و آیا ورود به این مدارس مصادف با اضمحلال دین اسلام نیست؟ آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک، عقاید شاگردان را سخیف و ضعیف نمی‌کند؟»^۶ همین نگاه تنگ‌نظرانه و از سر کین در همه‌ی سال‌های بعد نیز ادامه یافت و پس از گسترش و رونق دانشگاه‌ها، بیش از پیش به این مراکز معطوف شد. به‌عنوان نمونه، اولویت یافتن موضوع دانشگاه را در میان همه‌ی مسائل، از زبان «آیت‌الله خمینی» و در دیدار با «علی‌امینی» - نخست‌وزیر وقت - می‌توان مورد اشاره قرار داد. وی در این دیدار که یکم دی‌ماه ۱۳۴۰ صورت گرفت از میان موضوعات مختلف مطرح شده این‌گونه پیرامون دانشگاه سخن گفت:

«اول مسئله دانشگاه‌هاست. من نمی‌دانم چه ارتباطی بین بی‌دینی و خلاف اخلاق با دانشگاه‌ها وجود دارد؟ چه ارتباطی بین این دو مسئله هست؟ آن‌ها که دانشگاه می‌روند و از دانشگاه‌ها فارغ‌التحصیل می‌شوند، واقعاً از نظر اخلاقی و دینی بسیار ضعیف هستند. واقعاً ضد اخلاق و ضد دین مطرح می‌شوند. چه ارتباطی بین این مسئله هست، من هنوز پی نبردم. ببینید این وضعیت از اساتید این‌ها هست؟ از محیط دانشگاه است؟ از وضعیت دولت است؟ بالاخره از هر منشأ هست جلوگیری کنید. این دانشگاه شوخی نیست. اگر کتاب‌هایشان بدآموزی دارد، اگر معلمین آن‌ها بدآموزی دارند، اگر محیط دانشگاه این‌طوری است، باید به این جوان‌ها رسید.»^۷

^۵ رشیدی، فخرالدین. تاریخ مدارس نوین در ایران، انتشارات هیرمند، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۳۲

^۶ کرمانی، ناظم‌الاسلام. تاریخ بیداری ایرانیان (جلد اول)، انتشارات کوشش، چاپ دوم، تهران ۱۳۹۱، ص ۳۳۰

^۷ خمینی، روح‌الله. صحیفه (جلد ۲۱) از صفحه ۴۷۷ تا صفحه ۴۸۱

برای آن‌ها که ماندند!

چنین بدگمانی ریشه‌داری نسبت به دانشگاه بدون آن که نیازی به بازبینی مواد و مصالح معرفتی خود در میان این روحانیون دیده شود، هر روز آغشته‌تر به حسد و کین تا پس از انقلاب ۱۳۵۷ حمل شد. اگر دو سال اول پس از انقلاب به تسخیر تمام «سنگرها» و ارکان و امکانات معطوف به قدرت و تسلط گام‌به‌گام صرف شد، سال ۱۳۵۹ اما موعود مذهبیبون فرا رسید. در نخستین روز فروردین این سال و در پیام به مناسبت آغاز سال نو، رهبر حکومت اسلامی این‌گونه از میان مواد سیزده‌گانه‌ی پیامش به دانشگاه می‌پردازد:

«باید انقلابی اساسی در تمام دانشگاه‌های سراسر ایران به وجود آید تا اساتیدی که در ارتباط با شرق و یا غرب‌اند تصفیه گردند و دانشگاه محیط سالمی شود برای تدریس علوم عالی اسلامی.»^۸

این اراده‌ی علنی شده در اواخر فروردین و در میانه‌ی اولتیماتوم شورای انقلاب به گروه‌ها و نیروهای دگراندیش دانشجویی صورت جدی‌تری به خود گرفت. آیت‌الله خمینی در جمع دانشجویان عضو انجمن اسلامی دانشگاه‌ها با صراحت بیشتری به اساتید دانشگاه اشاره و در واقع فرمان اجرای انقلاب فرهنگی با انگیزه‌ی حوزوی کردن دانشگاه را صادر کرد. بخشی از سخنان او در این دیدار قابل اشاره است:

«ما می‌گوییم که دانشگاه ما مبدل شده است به یک میدان جنگ تبلیغاتی. ما می‌گوییم که جوان‌های ما اگر علم هم پیدا کردند تربیت ندارند. مرتی به تربیت اسلامی نیستند. ... معلمینی که در مدارس ما، اساتیدی که در دانشگاه‌های ما هستند بسیاری از آن‌ها در خدمت غرب‌اند. جوان‌های ما را شستشوی مغزی می‌دهند. جوان‌های ما را تربیت فاسد می‌کنند. ما نمی‌خواهیم بگوییم ما علوم جدید را نمی‌خواهیم. ما نمی‌خواهیم بگوییم که علوم دو قسم است که بعضی مناقشه می‌کنند؛ عمداً یا از روی جهالت. ما می‌خواهیم بگوییم دانشگاه‌های ما اخلاق اسلامی ندارد. دانشگاه ما تربیت اسلامی ندارد. اگر دانشگاه‌های ما تربیت اسلامی و اخلاق اسلامی داشت، میدان زدو خورد عقایدی که مضر به حال این مملکت است نمی‌شد. اگر اخلاق اسلامی در این

^۸پیشین، جلد ۱۲، از صص ۲۰۲ - ۲۱۰

دانشگاه‌ها بود این زدوخوردهایی که برای ما بسیار سنگین است، تحقق پیدا نمی‌کرد.

این‌ها برای این است که اسلام را نمی‌دانند و تربیت اسلامی ندارند.^۹

پس از این سخنرانی آیت‌الله، انقلاب فرهنگی کلید خورد، دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی به مدت دو سال تعطیل شدند و در این بین صدها استاد و هزاران دانشجوی عمدتاً چپ‌گرا و مجاهد و بعضاً لیبرال از دانشگاه‌ها اخراج شدند. در آن غوغای اوایل انقلاب و به‌زودی جنگ هشت ساله، این فاجعه‌ی بزرگ فرهنگی با لطمه‌های غیرقابل جبران، دانشگاه را به سمت انقیاد مطلق سوق داد. پس از جنگ و درگذشت بنیان‌گذار حکومت اسلامی، در عین تداوم سخت‌گیری‌ها و اخراج‌های موردی، در حدود مشخصی آنچه علوم انسانی نامیده می‌شود امکان حیات یافت. با این‌همه ترس از دانش و دانشگاه هرگز از جان حاکمان کنونی دور نشد و این ترس به‌ویژه پس از رخداد دانشجوی محور خرداد ۱۳۷۶ و در پی آن جنبش دانشجویی ۱۳۷۸ و جریان کوی دانشگاه بار دیگر تقویت و عمده گردید. طی دو دهه‌ی اخیر، بازنشستگی اجباری و اخراج اساتید با گسیل گسترده و هیئتی نیروهای بسیجی و وفادار به حکومت نیز همراه بوده است.

اقدامی که از نگاه امنیتی حاکم، اهداف اسلامی کردن دانشگاه را بیش از پیش و با سرعت بیشتری به تحقق نزدیک می‌کند؛ اما آنچه در فشارها و سرکوب‌های چندساله‌ی اخیر کیفیت تازه‌تری به تحدید دانشگاه و دانش داده است، چیزی است که ذیل پروژه‌ی اسلامی کردن پنهان است و آن ملاحظه‌ی تقدیر قدرت در انضمام مطلق این نهاد مؤثر و ممتاز در پیکره‌ی تمامیت‌خواهانه‌ی ساختار موجود است. ساخت موجود که به شکلی زمخت از الگوهای جهانی پیروی می‌کند، دانشگاه را امکانی می‌خواهد که به بازتولید و استمرار قدرت حاکم یاری برساند. اراده‌ی محکمی که در پوشش اسلامی کردن سعی در خنثی‌سازی امکان‌های اندیشه‌ی آزادی و رهایی از دل دانشگاه دارد. اگر متفکران دگراندیش غرب که در اندیشه‌ی آکادمی‌زدایی از دانش‌اند می‌توانند از فضاهایی در دل جامعه‌ی مدنی برای پیشبرد پروژه‌های فکری‌شان بهره ببرند اما در جامعه‌ی ما که به بیان مارکس «هر بخش از جامعه‌ی مدنی پیش از آن که پیروزی‌اش را جشن بگیرد،

برای آن‌ها که ماندند!

طعم شکست را می‌چشد»^{۱۰} تاکنون مقدور نبوده و همچنان دانشگاه را سنگر ضروری نگاه داشته است.

این اهتمام رسمی اما هرگز نباید ما را در تحلیل واقعیت به تک‌علت‌بینی کوتاه‌بینانه فرو برده و از تشخیص و پرداختن به سایر عواملی که خواسته یا ناخواسته به پیشبرد پروژه‌ی مذکور یاری رسانده‌اند منحرف کند. بی‌حسی و بی‌تفاوتی تأمل‌برانگیز عموم جامعه و حتی کنشگران رسمی و فعال عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی (در هر دو سر طیف، از همدستان ساختار حاکم تا اپوزیسیون پرهیاهو و صاحب‌صدا و رسانه) به انحطاط و حتی انهدام نهاد دانش و دانشگاه در جامعه‌ای که با هر نگاهی دانشگاه همچنان تنها امکان تولید و گسترش عمومی دانش و جنبش دانشجویی از پیشگامان تحولات اجتماعی برای تعمیق خواست‌های واقعی و تاریخی مردم در آن محسوب می‌شود، اصلی‌ترین وجه مسئله‌ی مورد پرداخت ماست.

در واقع، آن اراده‌ای که به سمت تحدید حوزه‌های دانش امروزی معطوف شده است، برآمده از ذهنیت عقب‌مانده‌ای است که تحولات اجتماعی را محصول مهندسی اندیشمندان و روشنفکران می‌داند و چون در خود ننگریسته است که بداند و ببیند بیش از هر چیز، عقب‌ماندگی تاریخی و اجتماعی بر آورنده‌ی ذهنیت آن‌ها بوده است و سر آن دارد تا با هتک و هدم اندیشه و دانش، مانع‌گذار مادی و واقعی جامعه و تاریخ به افق‌های بلندتر و گسترده‌تر شود. این گمان خطا البته ناشی از بی‌بصیرتی تاریخی است و آنان را از این مهم غافل کرده است که فشردن گلوی اندیشه و اندیشمند دگراندیش، اگرچه در رشد منطقی و سریع مؤلفه‌های حیات اجتماعی اختلال ایجاد می‌کند اما هرگز نمی‌تواند تحول و رشد اجتماعی و ساختاری جامعه را برای همیشه مانع شود چنان‌که تاریخ رنسانس جلوی ماست و اگر آن‌گونه بود، خود ایشان هنوز و همچنان از چرک‌آب خزینه‌های شرعی تن‌آلود بودند و دردهایشان را به حلیه‌المتقین و شفاخانه‌های معنوی حوالت می‌دادند و همچون «ملا هادی سبزواری» به‌واسطه‌ی

^{۱۰} مارکس، کارل، نقد فلسفه‌ی حق هگل، ترجمه محمود عبادیان و حسن قاضی‌مرادی، نشر اختران، چاپ دوم،

آنکه وجود سایه را قائم به صاحب سایه می‌دانست، عکس‌برداری را محال می‌دانستند و هرگز از این همه امکانات مدرن برای تبلیغ و ترویج «شرع مقدس» بهره نمی‌بردند. باید اشاره کرد که به قول برتولت برشت: آنکه می‌خندد، هنوز خبر هولناک را نشنیده است ...

یکی از دلایل افول و ضعف چپ را در عدم تحلیل و موضع‌گیری درست و به‌موقع، نبودن کامل اتحادیه‌های کارگری و در هم کوبیدن سندیکاها و تشکل‌ها ذکر می‌کنند و پس از سرکوب کارگران و معلمان و ... اکنون بار دیگر نوبت به اساتید دانشگاه رسیده است و این بار تاریخ قضاوت سختی را در قبال سکوت و بی‌تفاوتی اساتید (کارمندان) دانشگاه‌ها در قبال اخراج و «تصفیه» دانشجویان و اساتید دگراندیش یا غیرخودی خواهد داشت. طنز تاریخ البته در اینجاست که امروزه همان استادهای (حزب‌اللهی) جایگزین استادان اخراج شده‌ی انقلاب فرهنگی که در خیال خامشان قرار بر زدودن اندیشه‌های شرقی و غربی و فروکردن اندیشه‌های علوم انسانی - اسلامی در ذهن دانشجویان داشتند، الآن از غرب‌زده‌ترین افراد جامعه بوده و صدایشان چند وقت یک‌بار از بلندگوهای استکبار جهانی پخش می‌شود.

بخش سوم: خطاب به آن‌ها که ماندند...

۱. اساتید دانشگاه به‌مثابه پیاده‌نظام‌های قدرت

در میان جریان‌های حاضر در دانشگاه و در کنار اساتید اندک‌شماری که کنار جنبش‌های مقاومت ایستاده‌اند، طیف گسترده‌تری از اساتید محافظه‌کار وجود دارند که برای محافظت از منافع خود و منافع قدرت می‌جنگند، درحالی‌که نظاره‌گر هستند که چگونه شبخ فاشیسم در حال سیطره است. این افراد که مشعل دانش به آن‌ها سپرده شده است، خاموش کردن نور را برگزیده‌اند به‌جای اینکه طلایه‌دار روشنایی در مقابل تاریکی باشند...

کم‌دل بودن آن‌ها نت ناهماهنگی در سمفونی تاریخ مقاومت است، کم‌دل بودن آن‌ها، به‌منزله‌ی خیانت به شجاعت و فداکاری اساتید اندک‌شماری است که تمام‌قد پشت جنبش‌های مقاومت ایستاده‌اند. اینان به‌جای ایستادن به‌عنوان نگهبان دروازه‌های

برای آن‌ها که ماندند!

دموکراسی، به برج‌های عاج خود عقب‌نشینی کرده‌اند و خود را در برابر الزامات اخلاقی عصر ما پنهان ساخته‌اند. آن‌ها پس پشت منافع و نان عافیت‌طلبی قرار گرفته‌اند تا همدستی خود با قدرت و وفاداری خود را به ایدئولوژی‌های مسلط و غالب را پنهان کنند.

همان‌طور که نیروهای فاشیسم پیشروی می‌کنند، این دسته از اساتید آهنگی ترسناک از سکوت را می‌نوازند و کمانچه‌هایشان با ناهماهنگی بی‌عملی طنین‌انداز می‌شود.

آنکه دست در دست قدرت دارد و تمام‌قد از قدرت دفاع می‌کند حسابش روشن است اما آنکه در مقابل قدرت، در مقابل سرکوب و در مقابل حذف اساتید دگراندیش، سکوت پیشه کرده است نام خویش را به ننگ در تاریخ ثبت خواهد کرد.

اما در میان تاریکی، کسانی هستند که نمی‌گذارند اخگرهای امید با تندبادهای نامردی خاموش شود. آن‌ها کسانی هستند که مانند نگهبانان در یک شب بی‌ماه، در برابر سایه‌های متجاوز محکم می‌ایستند. آن‌ها پشت دیوارهای آسایش خود خم نمی‌شوند، بلکه با عزم و اراده رزمندگان وارد معرکه می‌شوند.

در این سمفونی عدم قطعیت، آن‌ها آهنگ متفاوتی را می‌نوازند - ملودی سرکشی که با پژواک عدالت طنین‌انداز می‌شود. آن‌ها صدای وجدان، حافظان حق و قهرمانان مظلوم هستند. دانش در دستان آن‌ها سلاحی در برابر نادانی و شجاعت پادزهر ترس می‌شود.

در مقابل هر استاد کم‌دل و در خود خزیده و سکوت‌گزیده‌ای، یک استاد دگراندیشی و فراخواننده به مقاومتی وجود دارد که می‌داند دانش نه یک کالای منفعل بلکه نیروی تغییر است. آن‌ها می‌دانند که سکوت در برابر فاشیسم خود به منزله‌ی همدستی است. نکته‌ی پایانی آن چاره‌ی دانشگاه در ایران نه شکستن آیین‌ها به جرم نشان دادن واقعیت که برقراری و استقرار هر چه بیشتر آیین‌ها است باشد که شهر زیباتر گردد.